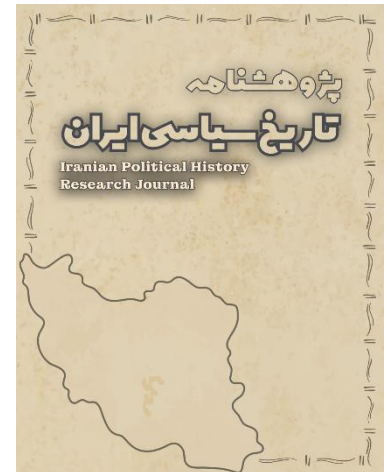


The Role of Military Institutions in Controlling Iran's Border Regions During the Safavid Era: A Case Study of Kurdistan and the Caucasus

1. Mohammadamin Akbari¹*: Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

*Corresponding Author's Email Address: m.akbari91@gmail.com



Abstract:

This article examines the role of military institutions in controlling Iran's border regions during the Safavid era, focusing specifically on the regions of Kurdistan and the Caucasus. Using a historical-analytical method and drawing on primary and secondary sources, the study explores the mechanisms of power implementation and political management adopted by the Safavid state in these sensitive areas. The findings indicate that the Safavid government pursued different policies based on the local characteristics of each region. In Kurdistan, governance was semi-decentralized, relying on tribal structures and cooperation with local Kurdish leaders. In contrast, the Caucasus, due to its strategic significance and constant external threats, experienced more centralized and rigid policies, including the deployment of loyal ghulams and the construction of military fortresses. Military institutions played a crucial role in maintaining territorial cohesion and expanding the authority of the central government, although their success depended largely on how well Safavid policies aligned with local social and cultural contexts. The study also highlights that the political legitimacy of the Safavid state in non-Persian and non-clerical regions was strongly influenced by the military management strategies and the degree of interaction with local forces. Finally, it suggests that future research should focus on other border regions such as Baluchistan or Khorasan to provide a more comprehensive understanding of Safavid frontier strategies.

Keywords: Safavids; Military Institutions; Border; Kurdistan; Caucasus; Territorial Cohesion; Political Legitimacy.

How to Cite: Akbari, M. (2023). The Role of Military Institutions in Controlling Iran's Border Regions During the Safavid Era: A Case Study of Kurdistan and the Caucasus. Iranian Political History Research Journal, 1(4), 55-67.

Received: 18 October 2023

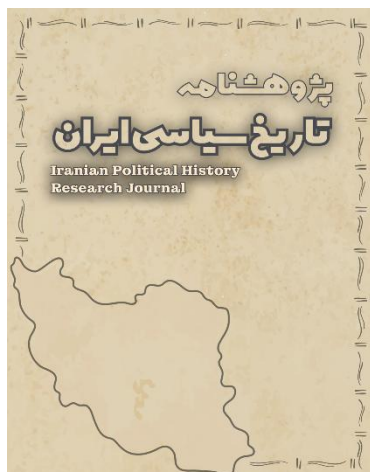
Revised: 8 December 2023

Accepted: 23 December 2023

Published: 5 January 2024



نقش نهادهای نظامی در کنترل نواحی مرزی ایران در دوره صفوی: مطالعه موردی کردستان و قفقاز



۱. محمدمبین اکبری*، گروه تاریخ، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: m.akbari91@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی نقش نهادهای نظامی در کنترل نواحی مرزی ایران در دوره صفوی با تمرکز بر دو منطقه کردستان و قفقاز می‌پردازد. با بهره‌گیری از روش تاریخی-تحلیلی و تحلیل منابع دست اول و دوم، تلاش شده است سازوکارهای اعمال قدرت و مدیریت سیاسی صفویان در این مناطق حساس تبیین شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دولت صفوی بسته به ویژگی‌های محلی هر منطقه، سیاست‌های متفاوتی اتخاذ کرد. در کردستان، با بهره‌گیری از ساختارهای ایلپاتی و همکاری با سرکردگان محلی، نوعی مدل نیمه‌متمرکز از حکمرانی دنبال شد، در حالی که در قفقاز به دلیل تهدیدات خارجی و اهمیت استراتژیک منطقه، سیاست‌های سختگیرانه‌تر و مرکزگرایانه‌تری مبتنی بر اعزام غلامان و ساخت قلعه‌های نظامی اعمال گردید. نهادهای نظامی در هر دو منطقه نقش کلیدی در حفظ انسجام سرزمینی و گسترش اقتدار دولت مرکزی داشتند، اما میزان موفقیت آن‌ها تابع میزان تطابق سیاست‌های صفوی با بافت اجتماعی و فرهنگی محلی بود. این مطالعه همچنین نشان می‌دهد که مشروعیت سیاسی صفویان در مناطق غیر فارسی‌زبان و غیر فقه‌پسند، به شدت تحت تأثیر نحوه مدیریت نظامی و میزان تعامل با نیروهای محلی قرار داشت. در پایان، پیشنهاد شده است که پژوهش‌های آینده بر مطالعه سایر نواحی مرزی چون بلوچستان یا خراسان تمرکز یابند تا الگوی کامل‌تری از استراتژی‌های مرزی صفویان ترسیم شود.

کلیدواژگان: صفویان؛ نهاد نظامی؛ مرز؛ کردستان؛ قفقاز؛ انسجام سرزمینی؛ مشروعیت سیاسی

نحوه استناددهی: اکبری، محمدمبین. (۱۴۰۲). نقش نهادهای نظامی در کنترل نواحی مرزی ایران در دوره صفوی: مطالعه موردی کردستان و قفقاز. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱(۴)، ۵۵-۶۷.

تاریخ دریافت: ۲۶ مهر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۱۷ آذر ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲ دی ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱۵ دی ۱۴۰۲



مقدمه

دوره صفوی به عنوان یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ ایران، نه تنها نقطه عطفی در بازسازی ساختارهای سیاسی و مذهبی کشور محسوب می‌شود، بلکه از منظر گسترش سرزمینی و مدیریت مرزها نیز واجد اهمیتی فراگیر است. در این دوره، برای نخستین بار پس از چند قرن تشت سیاسی، حکومتی با تمرکز و اقتدار نسبی در سطح ملی توانست مرزهایی نسبتاً پایدار تعریف کند و آن‌ها را تحت حاکمیت مستقیم یا غیرمستقیم خود درآورد. در این میان، نهادهای نظامی به مثابه بازوان اجرایی دولت صفوی، نقش حیاتی در تثبیت اقتدار دولت مرکزی در نقاط مرزی ایفا کردند. این نهادها، علاوه بر نقش دفاعی در برابر تهدیدات خارجی، همچون تهاجمات عثمانی یا قبایل چموش، مأمور اعمال نظم، اخذ مالیات، سرکوب شورش‌ها و تضمین وفاداری نیروهای محلی نیز بودند. از این رو، بررسی سازوکارهای نظامی دولت صفوی در مناطق مرزی، کلیدی برای درک چگونگی تداوم قدرت در آن دوران و میزان کارآمدی دستگاه دولت در تنظیم روابط مرکز و پیرامون است.

مسئله اصلی این مقاله بر چگونگی نقش‌آفرینی نهادهای نظامی صفوی در کنترل و مدیریت دو منطقه مرزی کردستان و قفقاز متمرکز است. این مناطق از جهات مختلف، به‌ویژه از نظر قومی، مذهبی، جغرافیایی و استراتژیک، برای دولت صفوی اهمیت فراوان داشتند. کردستان، با بافت ایلپاتی و گاه سرکش خود، همواره محل چالش میان استقلال‌طلبی سران محلی و اراده مرکز بود. از سوی دیگر، قفقاز به مثابه نقطه تماس ایران با جهان سنی عثمانی و مسیحی روسیه و گرجستان، بُعدی فراملی به خود گرفته بود و از این حیث، مدیریت آن نه فقط بُعد امنیتی که بُعد هویتی و دینی نیز داشت. در هر دو منطقه، دولت صفوی از راهبردهای متنوع نظامی، از جمله اعزام لشکر، تأسیس پادگان، ساخت قلعه، واگذاری املاک به سرداران نظامی و گمارش غلامان در مناصب کلیدی استفاده کرد تا کنترل خود را حفظ کند یا گسترش دهد. با این حال، میزان موفقیت این راهبردها و پایداری اقتدار در این مناطق متفاوت بوده و همین تفاوت‌ها بستر اصلی تحلیل این مقاله را شکل می‌دهد.

مطالعات پیشین درباره ساختار نظامی صفوی بیشتر به بررسی کلان ساختارها، همچون جایگاه قزلباشان یا غلامان، و نقش آن‌ها در دربار و میدان جنگ پرداخته‌اند (Savory, ۲۰۰۷; Floor, ۲۰۰۱). برخی پژوهش‌ها نیز به بررسی روابط خارجی صفویان با عثمانی‌ها، روس‌ها و سایر دولت‌های همسایه پرداخته‌اند که در آن اشاراتی به مرزهای قفقاز و کردستان نیز شده است (Matthee, ۲۰۱۱; Newman, ۲۰۰۶). اما پژوهش‌هایی که به‌طور خاص و دقیق به نقش نهادهای نظامی در مدیریت نواحی مرزی و تعامل آن‌ها با ساختارهای محلی پرداخته باشند، بسیار محدودند. به‌ویژه رویکردهای تطبیقی که عملکرد نهادهای نظامی را در مناطق مختلف با شرایط قومی و مذهبی متفاوت مقایسه کرده باشند، کمتر دیده می‌شود. برخی تحقیقات داخلی با تکیه بر منابع فارسی، به‌ویژه آثار اسکندر بیگ ترکمان در «عالم‌آرای عباسی»، اطلاعات ارزشمندی درباره چگونگی کنترل شورش‌ها، اعزام سپاه و انتصاب سرداران ارائه داده‌اند (ترکمان، ۱۳۷۷)، اما این متون نیازمند بازخوانی تحلیلی در چارچوب نظریات جدید قدرت، مرکز و پیرامون هستند. افزون بر آن، اغلب این مطالعات فاقد تحلیل پیوند ساختارهای نظامی با مشروعیت سیاسی، کارآمدی اداری، یا سیاست‌های هویتی دولت صفوی‌اند.

اهمیت تمرکز بر دو منطقه کردستان و قفقاز به عنوان مطالعات موردی از آن روست که این دو منطقه نماینده دو الگوی متفاوت از تعامل مرکز با پیرامون‌اند. کردستان نمونه‌ای از یک منطقه با ساختار ایلی، مذهبی شیعی-سنتی، و دارای روابط قبیله‌ای است که در طول دوره صفوی، گاه متحد و گاه معارض با دولت

مرکزی بوده است. در مقابل، قفقاز با بافت قومی پیچیده‌تری شامل گرجی‌ها، ارمنه، تاتارها و مسلمانان سنی، به‌ویژه تحت تأثیر رقابت‌های فرامنطقه‌ای با عثمانی و روسیه، همواره نیازمند سیاست‌های نظامی پیچیده‌تری از سوی دولت صفوی بوده است (Babaie, ۲۰۰۴). بررسی همزمان این دو منطقه، ضمن ارائه تصویری عمیق از شیوه‌های گوناگون اعمال اقتدار، به ما این امکان را می‌دهد که الگوهای نهادینه‌شدن قدرت نظامی را نه به صورت کلی، بلکه در زمینه‌های متنوع فرهنگی و ژئوپلیتیکی تحلیل کنیم.

این مقاله با هدف تحلیل تطبیقی نقش نهادهای نظامی در کنترل دو منطقه مزبور، تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی در کارآمدی یا ناکارآمدی حضور نظامی دولت صفوی در نواحی مرزی نقش داشته‌اند. به طور مشخص، پرسش‌هایی همچون: چه تفاوت‌هایی در ساختارهای نظامی و نحوه اجرای سیاست‌های نظامی در کردستان و قفقاز وجود داشت؟ نقش قومیت، مذهب، ساختار محلی قدرت و مداخلات خارجی در شکل‌دهی به این تفاوت‌ها چه بود؟ تا چه اندازه این نهادهای نظامی توانستند در تولید و حفظ مشروعیت دولت مرکزی نقش‌آفرینی کنند؟ و در نهایت، چه درسی می‌توان از این تجربه تاریخی برای فهم روابط دولت و مرز در ساختارهای سیاسی پیشامدرن گرفت؟ بررسی این پرسش‌ها نه تنها فهم ما از تاریخ صفوی را تعمیق می‌بخشد، بلکه درک ما از سازوکارهای پایداری سیاسی در دولت‌های پیشامدرن را نیز غنی‌تر می‌سازد. به همین سبب، این مقاله درصدد است با اتکا بر منابع اصیل تاریخی و با بهره‌گیری از تحلیل‌های نظری روزآمد، چشم‌اندازی تازه در مطالعات قدرت و مرز در ایران دوره صفوی ارائه دهد.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش از روش تاریخی-تحلیلی بهره گرفته شده است؛ روشی که با اتکا بر داده‌های اسنادی، روایت‌های تاریخی، و تحلیل زمینه‌ای، تلاش می‌کند فرآیندهای پیچیده قدرت، کنترل و نهادسازی را در چارچوب زمانی-فضایی خاصی بازنمایی کند. پژوهش حاضر با تمرکز بر دوره صفوی و نواحی مرزی کردستان و قفقاز، از منظر تاریخی به چگونگی ایفای نقش نهادهای نظامی در مدیریت و کنترل این مناطق می‌پردازد. این رویکرد، علاوه بر بررسی وقایع تاریخی، به تحلیل ماهیت و کارکرد نهادهای نظامی در بستری اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز توجه دارد و از تبیین‌های ساده رویدادی فراتر می‌رود. در این راستا، روش تاریخی-تحلیلی به پژوهشگر این امکان را می‌دهد تا از خلال لایه‌های متنی و زمینه‌های تاریخی، به سازوکارهای قدرت و الگوهای سیاست‌ورزی دولت صفوی در مرزهای ناپایدار و ناهمگون دست یابد.

منابع مورد استفاده در این پژوهش شامل طیفی گسترده از اسناد و متون تاریخی است که به دو دسته کلی منابع اولیه و ثانویه تقسیم می‌شوند. منابع اولیه این تحقیق شامل وقایع‌نامه‌های رسمی و درباری نظیر «عالم‌آرای عباسی» اثر اسکندر بیگ ترکمان، «تاریخ جهان‌آرا»ی عباس اقبال، و همچنین برخی سفرنامه‌های اروپایی نظیر نوشته‌های پیترو دلاواله و شاردن است که اطلاعات دست‌اولی درباره ساختار نظامی، روابط مرکز و پیرامون، و رخدادهای سیاسی-نظامی در نواحی مرزی ارائه داده‌اند. همچنین از برخی نامه‌ها، فرمان‌ها، و گزارش‌های باقی‌مانده از دربار صفوی که در مجموعه‌هایی چون «مجموعه اسناد تاریخی ایران» آمده‌اند، برای بازسازی سیاست‌های رسمی مرکز استفاده شده است. منابع ثانویه نیز شامل پژوهش‌های معاصر در حوزه تاریخ نظامی صفوی، مطالعات قدرت و مرز، و همچنین مقالات منتشرشده در نشریات معتبر ایرانی و بین‌المللی درباره روابط ایالتی-مرکزی در دوره صفویه است. از جمله این منابع می‌توان به آثار پژوهشگرانی چون راجر سیوری، ویلم فلور، و نوید نهاوندی اشاره کرد که تحلیل‌های تطبیقی ارزشمندی درباره صفویان و نهادهای حکمرانی نظامی ارائه داده‌اند.

فرآیند تحلیل داده‌ها در این پژوهش به صورت ترکیبی از تحلیل گفتمان تاریخی و روش مقایسه تطبیقی انجام گرفته است. در تحلیل گفتمان تاریخی، تمرکز بر نحوه بازنمایی نهادهای نظامی، فرماندهان مرزی، و سیاست‌های مرکز در متون رسمی و غیررسمی است. این تحلیل به پژوهشگر کمک می‌کند تا نحوه شکل‌گیری روایت‌های رسمی پیرامون اقتدار دولت مرکزی در مرزها را درک کند و در عین حال تضادها و تنش‌های میان گفتمان‌های مختلف قدرت را آشکار سازد. همچنین با بهره‌گیری از روش تحلیل تطبیقی، دو منطقه کردستان و قفقاز به عنوان دو قلمرو مرزی با ویژگی‌های قومی، مذهبی، و ژئوپلیتیکی متفاوت، مورد مقایسه قرار گرفته‌اند تا بتوان از دل تفاوت‌ها و شباهت‌ها، الگوهای کلان‌تری در سیاست‌گذاری نظامی صفویان استخراج کرد. این تحلیل تطبیقی به پژوهش این امکان را می‌دهد که نه تنها عملکرد نهادهای نظامی را در این دو منطقه تبیین کند، بلکه عوامل مؤثر بر میزان کارآمدی یا ناکارآمدی این نهادها را نیز مورد شناسایی قرار دهد.

در نهایت، چارچوب نظری پژوهش نیز در تحلیل داده‌ها نقش مهمی ایفا کرده و مفاهیمی چون مرکز و پیرامون، اقتدار نظامی، و حکمرانی مرزی به عنوان ابزارهای تحلیلی برای تفسیر وقایع تاریخی و سیاست‌های صفویان به کار گرفته شده‌اند. این چارچوب، علاوه بر اینکه به داده‌ها معنا می‌دهد، به پژوهشگر امکان می‌دهد تا از سطح توصیف صرف فراتر رود و به سطح تبیین و تفسیر برسد. در مجموع، روش‌شناسی این تحقیق بر پایه ترکیب سنجیده‌ای از داده‌کاوی تاریخی، تحلیل گفتمان، و مقایسه تطبیقی استوار است تا بتواند به فهمی عمیق‌تر از نقش نهادهای نظامی در مدیریت مرزهای صفوی دست یابد.

چارچوب نظری

در بررسی ساختار قدرت و حکمرانی در ایران دوره صفوی، مفاهیم کلیدی‌ای چون «نهاد نظامی»، «مرز»، «کنترل سیاسی» و نسبت میان «مرکز و پیرامون» جایگاهی بنیادی دارند و بدون تعریف و تبیین نظری این مفاهیم، تحلیل تاریخی از کارکرد این نهادها در مناطق مرزی ناقص و سطحی خواهد بود. نهاد نظامی در این پژوهش به مجموعه ساختارهای رسمی و نیمه‌رسمی‌ای اطلاق می‌شود که وظیفه اعمال قدرت از طریق زور مشروع در چارچوب حکومت مرکزی را برعهده دارند. این نهادها در دولت صفوی مشتمل بر سپاهیان قزلباش، غلامان خاصه، نیروهای ایالتی، لشکریان محلی و گاه نیروهای مزدور یا متفق با دولت مرکزی بودند (Floor, ۲۰۰۱). از سوی دیگر، مرز در این مطالعه نه تنها به معنای خطوط فیزیکی و جغرافیایی میان دولت‌ها تلقی می‌شود، بلکه به مثابه یک سازه سیاسی، فرهنگی و امنیتی در نظر گرفته می‌شود که به واسطه آن، دولت‌ها تفاوت میان خود و «دیگری» را تعریف و مدیریت می‌کنند (Anderson, ۱۹۹۶). در این چارچوب، مرزها محل تلاقی قدرت، هویت، مقاومت و گفتگو میان مرکز و نیروهای حاشیه‌ای هستند. مفهوم کنترل سیاسی نیز به توانایی دولت در اعمال سیاست‌های خود بر یک قلمرو خاص اطلاق می‌شود، که این توانایی می‌تواند از طریق ابزارهای قانونی، نظامی، اقتصادی یا نمادین محقق شود. رابطه میان مرکز و پیرامون در این پژوهش ناظر بر پویایی‌های تعامل قدرت میان دولت مرکزی (به مثابه مرکز اقتدار) و نواحی مرزی یا دور از مرکز (به مثابه پیرامون) است؛ رابطه‌ای که همواره با تنش، مذاکره، مصالحه و گاه درگیری همراه بوده است (Khouri & Kostiner, ۱۹۹۰).

در چارچوب نظری این مقاله، از دیدگاه‌های مرتبط با مرزها و نظریات ساختار قدرت در دولت‌های پیشامدرن بهره گرفته شده است. از جمله نظریه‌های بنیادینی که این تحلیل را هدایت می‌کند، نظریه بندیکت اندرسن درباره «جوامع تصویری» است که مرزهای ملی را نه محصول صرف ژئوپلیتیک، بلکه برساخته‌ای فرهنگی و سیاسی می‌داند که از طریق زبان، قدرت نظامی، و بازنمایی‌های رسمی شکل می‌گیرند (Anderson, ۱۹۹۶). بر این اساس، مرز در دولت صفوی نه

تنها منطقه‌ای جغرافیایی، بلکه سازوکاری برای بازتولید هویت شیعی، سلطنت مطلقه و مشروعیت صفویان بود. همچنین از رویکرد میشل فوکو درباره قدرت به‌عنوان امری چندلایه و منتشر بهره گرفته شده است؛ بدین معنا که قدرت صفوی نه صرفاً از طریق مرکز اعمال می‌شد، بلکه در قالب شبکه‌ای از نهادهای نظامی، مذهبی و بوروکراتیک در سراسر کشور توزیع و بازتولید می‌شد (Foucault, ۱۹۷۷). تحلیل نسبت میان مرکز و پیرامون در این مقاله با الهام از نظریه مایکل مان درباره قدرت زیرساختی صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که میزان موفقیت یک دولت در تثبیت اقتدار خود در نواحی پیرامونی، بستگی به توان آن در نفوذ به لایه‌های اجتماعی، نظامی و اداری دارد (Mann, ۱۹۸۶). از این منظر، سیاست‌های صفویان در کردستان و قفقاز را می‌توان به‌مثابه تلاش‌هایی برای گسترش قدرت زیرساختی دولت مرکزی در مناطق دارای ساختارهای قدرت بومی تحلیل کرد.

نقش نهادهای نظامی در دولت صفوی، در دل این چارچوب مفهومی و نظری، به‌مثابه یکی از مؤلفه‌های کلیدی قدرت مرکزی در اعمال نظم و کنترل بر پیرامون ارزیابی می‌شود. در این مقاله، «نهاد نظامی» تنها به‌عنوان یک دستگاه جنگی یا دفاعی بررسی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان ابزاری برای مهندسی سیاسی و اجتماعی فضاها و مرزها تحلیل می‌شود. این نهادها از طریق استقرار در قلعه‌ها، تأسیس پادگان‌ها، تعامل با سران قبایل، اجرای مالیات، سرکوب نافرمانی‌ها و حتی اشاعه مذهب رسمی (شیع اثنا عشری) نقش چندبعدی ایفا می‌کردند (Savory, ۲۰۰۷; Newman, ۲۰۰۶). ساختار این نهادها در مناطق مختلف بسته به بافت قومی، مذهبی و موقعیت ژئوپلیتیکی منطقه، متفاوت بود. در کردستان، وابستگی قدرت محلی به ساختارهای قبیله‌ای موجب شد دولت صفوی برای کنترل منطقه، بیشتر از تعامل، مصالحه، و اعطای مناصب محلی بهره گیرد. در حالی که در قفقاز، با توجه به نزدیکی به مرزهای عثمانی و رقابت‌های مذهبی و سیاسی شدید، تمرکز بیشتر بر حضور نظامی مستقیم، ساخت پایگاه‌های نظامی، و استفاده از غلامان وفادار به دولت مرکزی بود (Matthee, ۲۰۱۱; Babaie, ۲۰۰۴). از سوی دیگر، تحلیل نهاد نظامی در این مقاله در پیوند با مفهوم «اقتدار مشروع» قرار می‌گیرد. به عبارتی، کارآمدی نهادهای نظامی تنها به معنای توانایی اعمال خشونت نیست، بلکه به توان آن‌ها در تولید نوعی نظم پایدار و پذیرش شده از سوی جامعه محلی نیز وابسته است. در این راستا، نهادهای نظامی اگرچه ابزار تحمیل نظم بودند، اما در عین حال بخشی از سازوکار مشروعیت‌بخشی به اقتدار صفوی در مرزها نیز محسوب می‌شدند. دولت صفوی با بهره‌گیری از نهادهای نظامی، نوعی معماری قدرت ایجاد کرد که در آن وفاداری محلی، امنیت داخلی، و دفاع در برابر تهدیدات خارجی در هم تنیده شده بود. به‌طور کلی، این مقاله با تلفیق مفاهیم نظری از مطالعات مرز، قدرت، و حکمرانی، تلاش دارد نقش نهادهای نظامی صفوی را در مدیریت دو منطقه کردستان و قفقاز در قالب یک مدل تحلیلی-تطبیقی بازسازی کند و نشان دهد که مرز، نه صرفاً یک خط، بلکه فضای پیچیده‌ای از مقاومت، اقتدار و چانه‌زنی بوده است.

بررسی تاریخی نهادهای نظامی صفوی

ساختار نظامی دولت صفوی، یکی از ارکان اصلی تثبیت و تداوم قدرت این دولت در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به شمار می‌رود. در حالی که بسیاری از دولت‌های اسلامی پیشاصفوی از نوعی ارتش سنتی ایلیماتی و موقت برخوردار بودند، صفویان موفق شدند ساختار نظامی منسجم‌تر و چندلایه‌تری ایجاد کنند که هم از حیث سازمانی و هم از منظر کارکردهای سیاسی و اجتماعی، نقشی فراتر از وظایف نظامی صرف ایفا می‌کرد. نظام نظامی صفوی تلفیقی از سنت‌های قبیله‌ای ترکمن، الگوهای دیوانی ایرانی و ابتکارات صفویان در نظام‌مند کردن قدرت نظامی بود. در این ساختار، سپاه به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شد که هر یک وظایف، سلسله‌مراتب و منابع تأمین خاص خود را داشتند (Savory, ۲۰۰۷). در رأس این ساختار، قزلباش‌ها به‌عنوان نیروهای ترکمن شیعه‌مذهب، هسته

اصلی ارتش صفوی را شکل می‌دادند. آنان در عین حال که نیروی نظامی وفادار به شاه محسوب می‌شدند، از قدرت اجتماعی، قبیله‌ای و ایلپاتی گسترده‌ای برخوردار بودند و در اغلب موارد فرماندهی نواحی مختلف و منصب‌های سیاسی-نظامی همچون بیگلربیگی و والی‌گری را در اختیار داشتند (Newman, ۲۰۰۶). قزلباش‌ها اگرچه در تثبیت اولیه حکومت صفوی نقش بنیادین داشتند، اما در گذر زمان با چالش‌هایی چون زیاده‌خواهی، تعارض منافع قبیله‌ای با مصالح حکومتی، و گاه حتی تمرد از فرمان شاه مواجه شدند. برای مهار این چالش، صفویان به ایجاد گروهی نظامی از غلامان غیرترک، اغلب قفقازی، پرداختند که با نام غلامان خاصه شناخته می‌شدند. این غلامان برخلاف قزلباش‌ها، به‌طور مستقیم به شخص شاه وابسته بودند و از طریق نهادهای تربیتی خاص در دربار پرورش می‌یافتند. وظایف آن‌ها نه تنها شامل حفاظت از دربار و شرکت در لشکرکشی‌ها بود، بلکه بسیاری از آنان در مناصب حساس اداری، مالی و حکومتی نیز گمارده می‌شدند. در واقع، حضور غلامان در ساختار قدرت صفوی بخشی از پروژه تقویت مرکزیت سلطنت در برابر نفوذ قزلباش‌ها بود (Babaie, ۲۰۰۴; Floor, ۲۰۰۱). این تغییر در موازنه قدرت نظامی در دوره شاه عباس اول به اوج خود رسید، زمانی که بخش زیادی از مناصب نظامی در قفقاز، فارس، و عراق به غلامان سپرده شد و ساختار پادگانی‌سازی مرزها با تکیه بر آن‌ها توسعه یافت.

علاوه بر قزلباش‌ها و غلامان، نیروهای نظامی ایالتی نیز نقش مهمی در ساختار نظامی صفوی ایفا می‌کردند. این نیروها عمدتاً از سربازان محلی تشکیل می‌شدند که در ایالات مختلف با فرمان حاکمان محلی بسیج می‌شدند و تحت نظارت بیگلربیگی‌ها یا والیان منطقه عمل می‌کردند. این نظامیان ایالتی نه تنها بخشی از نیروی پشتیبانی صفوی در جنگ‌ها بودند، بلکه در مدیریت امور داخلی ایالت‌ها، از جمله سرکوب شورش‌ها، وصول مالیات، و کنترل مرزها نیز ایفای نقش می‌کردند. با این حال، میزان وابستگی آن‌ها به دولت مرکزی متغیر بود و در برخی مناطق همچون کردستان، گاه وفاداری آن‌ها بیشتر به سرکردگان محلی بود تا شاه. همین امر موجب شد که دولت صفوی برای کنترل بهتر این نیروها، به گماردن نیروهای وفادار همچون غلامان و مأموران دیوانی در کنار آن‌ها اقدام کند تا نظارت دوگانه‌ای بر ساختار نظامی محلی اعمال شود (Matthee, ۲۰۱۱).

تعامل نهادهای نظامی با دیوان‌سالاری مرکزی در دولت صفوی از پویایی ویژه‌ای برخوردار بود. برخلاف تصور رایج که نهاد نظامی را نهادی صرفاً مستقل از دستگاه اداری می‌داند، در نظام صفوی این دو نهاد به‌شدت در هم تنیده بودند. دیوان‌سالاری صفوی که تحت نظارت صدراعظم، مستوفی‌الممالک، و سایر منصب‌داران دیوانی عمل می‌کرد، با نهادهای نظامی در زمینه‌هایی چون تخصیص زمین‌های تیول، صدور فرمان‌های نظامی، و حتی پرداخت جیره نظامیان همکاری تنگاتنگی داشت (Savory, ۲۰۰۷). برای نمونه، منصب «ایشیک آقاسی» مسئول هماهنگی میان دستگاه نظامی دربار و دیوان‌سالاری بود و نقش کلیدی در تعیین مسیر لشکرکشی‌ها، تأمین تدارکات، و تنظیم مکاتبات نظامی ایفا می‌کرد. همچنین نظام تیول که بر اساس آن، زمین‌هایی در قبال خدمات نظامی به سرداران و سربازان واگذار می‌شد، نیازمند سازوکارهای بوروکراتیک پیچیده‌ای بود که بدون همکاری دیوانی ممکن نبود (Floor, ۲۰۰۱).

در عین حال، رابطه میان نهاد نظامی و دیوان‌سالاری همواره با تنش‌هایی نیز همراه بود. قزلباش‌ها که خود را مؤسس حکومت می‌دانستند، گاه در برابر مداخله دیوانیان در امور نظامی مقاومت می‌کردند، در حالی که شاهان صفوی تلاش داشتند با گسترش دیوان‌سالاری و تقویت غلامان، از قدرت قبیله‌ای و ایلپاتی آنان بکاهند (Newman, ۲۰۰۶). همین امر سبب شد تا در دوره‌هایی همچون دوران شاه عباس اول، نوعی تمرکزگرایی نظامی-اداری پدید آید که در آن غلامان همزمان مناصب نظامی و دیوانی را در اختیار گرفتند و از این طریق اقتدار شاه را در ایالات تقویت کردند. این روند در قفقاز با انتصاب غلامان ارمنی و گرجی در مقام والیان نظامی به‌خوبی قابل مشاهده است؛ سیاستی که ضمن کاهش نفوذ قزلباش‌ها، سبب نوعی انسجام اداری و نظامی در مرزها شد (Babaie, ۲۰۰۴).

به طور کلی، نهادهای نظامی صفوی نه تنها ابزار اجرای سیاست‌های جنگی بودند، بلکه به بخشی از سازوکار اداری، مشروعیت‌بخشی، و مدیریت قدرت در ساختار دولت صفوی تبدیل شدند. این نهادها در تعامل با دیوان‌سالاری، نقش محوری در سیاست‌های مرکزگرایانه، گسترش مذهب رسمی و حفظ انسجام سرزمینی ایفا کردند. از آنجا که نظام صفوی با چالش‌های متعددی از جمله تنوع قومی، خطر تهاجم خارجی، و تمایلات جدایی طلبانه محلی مواجه بود، نقش نهادهای نظامی به ویژه در مناطق مرزی نظیر کردستان و قفقاز، حیاتی و غیرقابل چشم‌پوشی بود. در این زمینه، تعامل میان نیروهای نظامی، ساختار اداری، و اراده شاهانه، معمار اصلی امنیت و اقتدار دولت صفوی در مناطق حساس مرزی را تشکیل می‌داد.

مطالعه موردی کردستان

کردستان در دوره صفوی از جایگاه راهبردی خاصی برخوردار بود؛ موقعیتی که نه فقط به دلیل مرزی بودن آن، بلکه به سبب بافت قومی و ساختار ایلیاتی آن اهمیت می‌یافت. منطقه کردستان، با توجه به قرارگیری در مرزهای غربی ایران، در همسایگی قلمرو عثمانی قرار داشت و همواره در معرض تهاجم، نفوذ یا تحریکات خارجی قرار می‌گرفت. دولت صفوی که از همان آغاز شکل‌گیری، با دشمنی ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک عثمانی‌ها مواجه بود، کردستان را نه تنها به مثابه سپر دفاعی، بلکه به عنوان یکی از جبهه‌های مشروعیت‌بخش در نزاع شیعه و سنی تلقی می‌کرد (Matthee, ۲۰۱۱). از این منظر، حفظ امنیت و کنترل سیاسی بر کردستان، برای دولت صفوی نه فقط بعد نظامی، بلکه ارزشی هویتی و دینی داشت. کردستان، به دلیل موقعیت جغرافیایی کوهستانی و صعب‌العبور خود، همواره محل پناه و تجمع قبایل نیمه‌مستقل بوده و اعمال قدرت دولت مرکزی در آن همواره با دشواری‌هایی همراه بود. با این حال، صفویان با شناخت این ویژگی‌ها، تلاش کردند الگوهای خاصی از حکمرانی نظامی و اداری را در این منطقه اعمال کنند که تلفیقی از سازوکارهای قهری، دیپلماتیک، و بومی‌گرایانه بود (Newman, ۲۰۰۶).

نوع روابط میان دولت مرکزی صفوی با سرکردگان کرد در کردستان، از جنس رابطه‌ای سیال، غیرثابت و مبتنی بر منطق «موازنه قدرت» بود. دولت صفوی در بیشتر موارد، سران ایلی محلی را به عنوان واسطه‌های قدرت در منطقه به رسمیت می‌شناخت، مشروط بر آن‌که در وفاداری به شاه صفوی پایدار بمانند و در مواقع نیاز نیروهای نظامی در اختیار مرکز قرار دهند. این سیاست که ریشه در سنت‌های حکمرانی ایرانی نیز داشت، منجر به واگذاری مناصب نظامی و اداری همچون «بیگلربیگی»، «امیرالامرای»، یا «والی‌گری» به سران کرد شد که گاه به صورت موروثی در یک خاندان باقی می‌ماند (Floor, ۲۰۰۱). این نوع واگذاری، اگرچه در ظاهر نوعی تمرکززدایی به نظر می‌رسید، اما در عمل، کنترل مرکزی از طریق اعزام ناظر، صدور احکام مکرر، و گاه تعویض مقامات محلی حفظ می‌شد. شاهان صفوی از طریق دادن تیول و زمین، اعطای القاب، و نیز تهدید به سلب مقام، هم سرکردگان کرد را جذب می‌کردند و هم نوعی فشار مضاعف برای وفاداری ایجاد می‌نمودند (Savory, ۲۰۰۷). در عین حال، هرگاه نشانه‌هایی از طغیان یا گرایش به عثمانی مشاهده می‌شد، مرکز با واکنش سخت‌گیرانه‌ای نظیر اعزام سپاه، خلع مقام، یا حتی قتل سیاسی پاسخ می‌داد.

نقش لشکریان ایالتی و فرماندهان محلی در ساختار نظامی کردستان در دوره صفوی به گونه‌ای بود که نوعی توازن میان نیروهای محلی و نمایندگان شاه برقرار می‌کرد. لشکریان ایالتی در واقع سربازانی بودند که از خود منطقه گردآوری می‌شدند و تحت فرماندهی سرکردگان بومی فعالیت می‌کردند، اما برای وفاداری آن‌ها به دولت صفوی، اغلب از یک یا چند مقام منصوب از مرکز در کنار آن‌ها استفاده می‌شد. فرماندهان نظامی منصوب از مرکز، به ویژه در دوره شاه عباس اول، اغلب

از میان غلامان خاصه یا سرداران وفادار انتخاب می‌شدند و وظیفه داشتند تا ضمن نظارت بر امور نظامی منطقه، بر عملکرد والیان کرد نیز نظارت داشته باشند (Babaie, ۲۰۰۴). علاوه بر این، فرستادگان دربار همچون مستوفیان، منشیان نظام، و نمایندگان مذهبی، در فواصل زمانی معین به منطقه اعزام می‌شدند تا گزارشی از وضعیت سیاسی، مالیاتی، و امنیتی منطقه به مرکز ارائه دهند. همین نهاد نظارتی موجب می‌شد تا ساختار قدرت محلی در چارچوب مشروعیت صفویان باقی بماند، گرچه در عمل، قدرت واقعی در بسیاری از موارد در دست خاندان‌های کرد بود.

از جمله نمونه‌های مشهور مقاومت و شورش در کردستان در دوره صفوی می‌توان به شورش خاندان اردلان در نیمه دوم قرن هفدهم اشاره کرد. خاندان اردلان که از دیرباز بر بخش‌هایی از کردستان حکومت داشتند، به‌رغم اعلام وفاداری به شاه، در مقاطع متعددی از قدرت مرکزی سر باز زدند. در زمان سلطنت شاه صفی، خاندان اردلان با بهره‌گیری از حمایت برخی قبایل کرد و تکیه بر جغرافیای دشوار منطقه، از اجرای احکام مالیاتی و نظامی مرکز سرپیچی کردند. دولت صفوی در واکنش، ابتدا از طریق اعزام فرستاده و مذاکره تلاش کرد وضعیت را مدیریت کند، اما با تداوم نافرمانی، سپاهی به فرماندهی یکی از غلامان ارمنی درباری به منطقه اعزام شد. این لشکرکشی که با تخریب برخی قلعه‌ها و برکناری موقتی والی اردلان همراه بود، پیام روشنی از قدرت دولت مرکزی به سایر سران کرد ارسال کرد (Matthee, ۲۰۱۱). با این حال، پس از فروکش کردن بحران، دولت صفوی بار دیگر یکی از افراد همان خاندان را با شرایط جدید به‌عنوان والی منصوب کرد؛ روشی که نشان‌دهنده سیاست دوگانه سرکوب و جذب در قبال قدرت‌های محلی بود.

شورش‌های دیگری نیز در مقیاس‌های کوچکتر در کردستان رخ دادند که اغلب جنبه قبیله‌ای یا اقتصادی داشتند. برای مثال، برخی قبایل کوچ‌رو کرد در اواخر دوره صفوی در برابر سیاست‌های تثبیت سکونت‌گاه یا افزایش مالیات‌ها مقاومت کردند و دولت برای مدیریت این وضعیت، گاه از طریق لشکرکشی محدود، و گاه با واگذاری امتیازاتی همچون معافیت موقت از مالیات یا واگذاری مراتع، آن‌ها را آرام ساخت. چنین شیوه‌ای از مدیریت شورش، که در آن هم از زور و هم از مذاکره استفاده می‌شد، در ساختار حکمرانی صفوی امری رایج بود و نشان از انعطاف دولت در برخورد با وضعیت‌های مرزی و ایللیتی داشت (Newman, ۲۰۰۶). در مواردی که خطر گرایش قبایل کرد به عثمانی جدی می‌شد، شاهان صفوی با تکیه بر نهادهای مذهبی و تبلیغات شیعی تلاش می‌کردند انسجام هویتی با دولت مرکزی را تقویت کنند. اعزام علمای شیعه به مناطق کردستان، ساخت مدارس مذهبی، و گسترش شبکه خدام امامیه، بخشی از این سیاست فرهنگی-مذهبی در کنار سیاست نظامی بود (Savory, ۲۰۰۷).

در جمع‌بندی می‌توان گفت که کردستان در دوره صفوی نمایانگر یکی از پیچیده‌ترین و پویاترین الگوهای حکمرانی مرزی بود؛ الگویی که در آن نهادهای نظامی، ساختار ایللی، سیاست مذهبی، و منافع ژئوپلیتیک درهم تنیده شده بودند. دولت صفوی در تعامل با این منطقه، به‌جای اعمال قدرت مطلقه، از شیوه‌ای ترکیبی شامل واگذاری قدرت، نظارت مستقیم، تهدید نظامی و همراهِسازی فرهنگی بهره گرفت. این الگوی پیچیده، نه‌تنها بقای نسبی دولت در مرزهای ناآرام را تضمین کرد، بلکه توانست در مواردی نمونه‌ای از مدیریت متوازن مرکز و پیرامون را ارائه دهد که هنوز هم در تاریخ ایران مورد توجه است.

مطالعه موردی قفقاز

قفقاز در ساختار سیاسی و دفاعی دولت صفوی جایگاه ویژه‌ای داشت، به‌گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین مناطق مرزی و مورد نزاع دائمی میان ایران، عثمانی و بعدها روسیه دانست. این منطقه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی‌اش که نقطه تلاقی سه جهان ایرانی، عثمانی و مسیحی قفقازی بود، همواره در معرض

رقابت‌های نظامی، ایدئولوژیک و فرهنگی قرار داشت. برای دولت صفوی که مشروعیت خود را بر پایه مذهب شیعه دوازده‌امامی و تقابل با خلافت سنی عثمانی بنا کرده بود، قفقاز نه تنها مرزی برای حفاظت فیزیکی سرزمین، بلکه عرصه‌ای برای نمایش برتری دینی، فرهنگی و نظامی نیز محسوب می‌شد (Savory, ۲۰۰۷). افزون بر آن، قفقاز به‌عنوان مسیر ارتباطی ایران با دریای سیاه و حوزه قفقاز شمالی، نقش مهمی در تجارت، دیپلماسی و مهاجرت‌های سیاسی و نظامی ایفا می‌کرد. همین ترکیب حساسیت مذهبی، اقتصادی و امنیتی باعث شد دولت صفوی نسبت به قفقاز سیاستی فعال و پرهزینه در پیش گیرد و آن را به‌عنوان مرز حیاتی تلقی کند.

سیاست‌های نظامی دولت صفوی در قفقاز به شدت متمرکز بر ایجاد ساختارهای دفاعی و اعمال اقتدار نظامی بود. از مهم‌ترین اقدامات صفویان در این منطقه، اعزام لشکرهای بزرگ در دوره‌های مختلف برای سرکوب شورش‌ها، مقابله با حملات عثمانی، و بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته بود. در دوره شاه عباس اول، قفقاز به‌ویژه ناحیه گرجستان، شاهد لشکرکشی‌های مکرری بود که گاه با تخریب شهرها و کوچ اجباری جمعیت همراه می‌شد (Matthee, ۲۰۱۱). این لشکرکشی‌ها نه فقط برای فتح مجدد مناطق از دست‌رفته، بلکه برای بازتنظیم ساختار سیاسی-اجتماعی منطقه طراحی شده بود. شاه عباس با درک این مسئله که نیروهای محلی وفاداری پایدار ندارند، تلاش کرد با انتقال بخش‌هایی از جمعیت گرجی و ارمنی به داخل فلات ایران و جایگزینی آنان با نیروهای وفادار، ترکیب جمعیتی و سیاسی منطقه را تغییر دهد (Floor, ۲۰۰۱).

از دیگر وجوه سیاست نظامی صفویان در قفقاز، ساخت و استحکام‌بخشی قلعه‌ها و پایگاه‌های نظامی در مناطق استراتژیک بود. این قلعه‌ها اغلب در مسیرهای ارتباطی و گذرگاه‌های مهم نظامی ساخته می‌شدند تا هم حملات دشمن را دفع کنند و هم به‌عنوان مراکز فرماندهی و نظارت عمل نمایند. قلعه‌هایی نظیر قلعه تفلیس، قلعه گنجه و پایگاه‌های نظامی در قره‌باغ، نه تنها مراکز استقرار سپاهیان بودند، بلکه محل تجمع نیروی اداری، مالیاتی و مذهبی نیز محسوب می‌شدند (Babaie, ۲۰۰۴). ساخت این قلعه‌ها اغلب با انتقال اجباری جمعیت، ایجاد زیرساخت‌های نظامی و استقرار نیروهای غلام در کنار قزلباش‌ها همراه بود؛ سیاستی که به موازنه قدرت نظامی میان نیروهای وابسته به شاه و قبایل محلی کمک می‌کرد.

در کنار ساخت قلعه‌ها، انتصاب والیان نظامی وفادار نیز بخشی از استراتژی کلان صفویان در قفقاز بود. والیان قفقاز اغلب از میان غلامان خاصه انتخاب می‌شدند؛ غلامانی که یا از خود قفقاز اسیر شده و بعدها در دستگاه صفوی تربیت یافته بودند، یا در دربار به‌عنوان مأموران مطیع وفاداری خود را اثبات کرده بودند. این والیان برخلاف سرکردگان محلی، فاقد پایگاه قومی-قبیله‌ای در منطقه بودند و تمام قدرت خود را از دربار می‌گرفتند. همین وابستگی کامل، به دولت صفوی امکان می‌داد تا کنترل بیشتری بر تصمیم‌گیری‌ها، وصول مالیات، و تنظیم امور مذهبی و نظامی منطقه داشته باشد (Newman, ۲۰۰۶). این سیاست، گرچه در کوتاه‌مدت موفقیت‌هایی در کاهش شورش‌ها و افزایش نفوذ دولت به همراه داشت، اما در بلندمدت با مقاومت‌های محلی روبرو شد که ناشی از احساس بیگانگی نسبت به این والیان و قطع پیوند قدرت‌های سنتی بود.

در این میان، مقاومت‌های محلی در قفقاز اغلب شکل‌های پیچیده‌تری نسبت به سایر مناطق مرزی داشت. گرجی‌ها، ارمنه و اقوام مسلمان منطقه، گاه به‌طور مستقل و گاه با حمایت عثمانی یا روسیه علیه سیاست‌های صفوی شورش می‌کردند. در اوایل قرن هفدهم، شاه عباس با شورش گسترده در تفلیس مواجه شد که از سوی برخی خاندان‌های محلی گرجی با پشتیبانی غیرمستقیم عثمانی‌ها سازمان‌دهی شده بود. در پاسخ، سپاه شاهی وارد منطقه شد و پس از درگیری خونینی، شورش را سرکوب کرد، بسیاری از خانواده‌های محلی را تبعید کرد و یک غلام گرجی‌الاصل به‌نام الله‌وردی خان را به عنوان والی منصوب نمود (Savory, ۲۰۰۷).

۲۰۰۷). در دیگر مناطق، مانند نخجوان و قره‌باغ، شورش‌هایی با انگیزه‌های اقتصادی و مذهبی به وقوع پیوست که اغلب با ترکیبی از قهر نظامی و امتیازدهی مالی مهار می‌شدند. نقش سپاه صفوی در این مهارها نه فقط در سرکوب بلکه در ایجاد رعب و هژمونی نظامی در منطقه قابل توجه بود؛ لشکریان غلام و قزلباش، در همکاری با نظام مالی و دیوانی، فضای امنیتی‌ای ایجاد می‌کردند که بر نظم تحمیلی استوار بود.

تضاد مستمر با عثمانی‌ها و بعدتر با روس‌ها نقش مستقیمی در نظامی‌سازی شدید قفقاز داشت. عثمانی‌ها که از همان آغاز دولت صفوی دشمن مذهبی و نظامی آن محسوب می‌شدند، بارها تلاش کردند نفوذ خود را در قفقاز گسترش دهند و در مقاطعی همچون دوران سلطان سلیم و سلطان مراد موفق شدند برخی مناطق کلیدی را تصرف کنند (Matthee, ۲۰۱۱). این امر سبب شد تا صفویان برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی، نه تنها از ابزار نظامی بهره گیرند، بلکه درصدد بازتعریف ساختار امنیتی قفقاز برآیند. رقابت با روس‌ها نیز از اواخر قرن هفدهم تشدید شد، زمانی که روسیه تزاری با هدف گسترش نفوذ خود به جنوب، به تهدیدی جدید برای ساختار امنیتی صفویان تبدیل شد. در واکنش، صفویان بر گسترش حضور نظامی در قفقاز، افزایش شمار غلامان مسلح و تقویت نظام قلعه‌سازی تمرکز بیشتری یافتند (Floor, ۲۰۰۱). همین فشارهای خارجی، زمینه‌ساز تقویت هرچه بیشتر نهادهای نظامی در منطقه شد؛ نهادهایی که برخلاف دیگر نقاط کشور، در قفقاز از اختیارات گسترده‌تری برخوردار بودند و عملاً بخشی از دولت مستقل صفوی در منطقه مرزی به‌شمار می‌رفتند.

با در نظر گرفتن تمام این داده‌ها، می‌توان گفت که قفقاز، محل تجلی بیشترین میزان نظامی‌سازی و کنترل ساختارمند دولت صفوی بود. سیاست‌های صفویان در این منطقه، از لشکرکشی و کوچ اجباری گرفته تا استقرار غلامان و قلعه‌سازی، همگی نشان از تلاش برای تبدیل یک مرز نامطمئن به حریمی امن داشت. با این حال، مقاومت‌های محلی، تهدیدهای خارجی و پیچیدگی قومی-مذهبی قفقاز مانع از شکل‌گیری یک نظم پایدار درازمدت شد و منطقه همواره در وضعیت تعادل ناپایدار باقی ماند. این وضعیت، قفقاز را به نمونه‌ای ممتاز از چالش‌های دولت صفوی در اعمال حاکمیت بر مرزهای ناهمگون تبدیل کرده است؛ چالشی که ترکیبی از اجبار، تدبیر و ایدئولوژی را برای بقای اقتدار طلب می‌کرد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی سیاست‌های نظامی صفویان در دو منطقه کردستان و قفقاز نشان می‌دهد که دولت صفوی در مواجهه با شرایط متفاوت قومی، مذهبی و جغرافیایی این دو ناحیه، راهبردهای گوناگونی در پیش گرفت. در کردستان، سیاست دولت صفوی مبتنی بر ترکیبی از تعامل و اعمال اقتدار غیرمستقیم بود؛ به این معنا که با واگذاری مناصب نظامی و اداری به سرکردگان محلی کرد، سعی بر این بود که هم وفاداری آنان حفظ شود و هم ساختار اجتماعی ایلیاتی منطقه به‌شکل کامل فرو نریزد (Floor, ۲۰۰۱). در مقابل، در قفقاز، به دلیل اهمیت فراملی منطقه و تهدیدات مداوم از سوی عثمانی و بعدها روسیه، صفویان به‌طور مستقیم‌تر و سختگیرانه‌تری عمل کردند و با استقرار غلامان وفادار به شاه و ایجاد شبکه‌های قلعه‌ای و پایگاه‌های نظامی، کنترل بیشتری را اعمال نمودند (Matthee, ۲۰۱۱). بنابراین، در حالی که در کردستان سیاست حفظ مناسبات سنتی و بهره‌گیری از نفوذ ایلیاتی رایج بود، در قفقاز نوعی سیاست نظامی‌محور، مرکزگرا و بیگانه با ساختارهای محلی دنبال شد.

نهادهای نظامی صفوی در هر دو منطقه نقش بنیادی در حفظ اقتدار دولت مرکزی ایفا کردند، اما نوع و میزان تأثیرگذاری آن‌ها متفاوت بود. در کردستان، لشکریان ایالتی که عمدتاً از میان قبایل محلی بسیج می‌شدند، تحت نظارت سران کرد وفادار به صفویان عمل می‌کردند و از این طریق، اقتدار دولت مرکزی

به شکلی غیرمستقیم در منطقه استمرار می‌یافت (Savory, ۲۰۰۷). در عین حال، نهادهای نظارتی همچون فرستادگان شاهی و مستوفیان در کنار نهادهای نظامی ایالتی، به تداوم وابستگی سیاسی کردستان به مرکز کمک می‌کردند. اما در قفقاز، نهادهای نظامی به صورت مستقیم‌تر بازوی اجرایی سیاست‌های شاه بودند؛ غلامان منصوب‌شده به مناصب والی‌گری و فرماندهی، به‌عنوان کارگزاران مستقیم قدرت سلطنتی، نقش قاطع‌تری در اجرای سیاست‌های مرکز داشتند (Babaie, ۲۰۰۴). به این ترتیب، در قفقاز نهادهای نظامی نه فقط حافظان نظم عمومی، بلکه نماد اقتدار شاهانه و تجسم فیزیکی قدرت صفوی بودند.

تحلیل عوامل موفقیت یا ناکامی نهادهای نظامی صفوی در این دو منطقه، نشان می‌دهد که کارآمدی این نهادها به شدت به میزان تطابق سیاست‌های دولت با بافت محلی و میزان مشروعیت ادراک‌شده آنان در میان مردم وابسته بود. در کردستان، همکاری با سرکردگان محلی و به رسمیت شناختن ساختارهای ایلی موجب شد که اقتدار صفوی با کمترین هزینه نظامی حفظ شود. هرچند شورش‌های پراکنده‌ای رخ داد، اما این شورش‌ها غالباً از طریق مذاکرات سیاسی، اعطای امتیازات، یا تغییر در ساختار مناصب مهار می‌شدند (Newman, ۲۰۰۶). در مقابل، در قفقاز، سیاست‌های سختگیرانه و بیگانگی والیان غلام با جامعه محلی موجب شد که مقاومت‌های دوره‌ای گسترش یابد و در بسیاری موارد نیاز به لشکرکشی‌های پرهزینه برای سرکوب شورش‌ها باشد. عدم تطابق فرهنگی، زبانی و مذهبی میان نهادهای نظامی منصوب از مرکز و جمعیت محلی قفقاز، کارایی این نهادها را در تثبیت اقتدار پایدار کاهش داد و قفقاز را به یکی از پرچالش‌ترین مناطق مرزی صفویان بدل ساخت (Matthee, ۲۰۱۱).

سیاست‌های نظامی صفویان در این دو منطقه تأثیر مستقیمی بر مشروعیت دولت در نواحی غیر فارس‌زبان و غیرفقه‌ای داشت. در کردستان، مشروعیت صفویان عمدتاً از طریق تلفیق اقتدار سیاسی با مناسبات ایلی و احترام به سنت‌های محلی تقویت شد. صفویان با اعطای مناصب رسمی به سران ایلی و تکیه بر پیوندهای مذهبی (ولو حدافلی) توانستند خود را به‌عنوان حامی نظم و امنیت در میان قبایل کرد معرفی کنند (Savory, ۲۰۰۷). از سوی دیگر، در قفقاز که تنوع مذهبی گسترده‌تری وجود داشت و وفاداری‌های قومی قوی‌تر بود، سیاست‌های نظامی صفویان بیشتر بر تحمیل اقتدار استوار بود تا بر ایجاد مشروعیت مردمی. اقداماتی چون کوچ اجباری، تغییر ساختار جمعیتی، و گماشتن والیان بیگانه موجب شد که مشروعیت دولت در چشم جمعیت محلی همواره شکننده و ناپایدار باقی بماند (Floor, ۲۰۰۱).

نکته جالب توجه آن است که در کردستان، حتی زمانی که شورش‌هایی علیه دولت مرکزی رخ می‌داد، چارچوب کلی وفاداری به سلطنت صفوی به‌ندرت به‌طور کامل شکسته می‌شد. سران کرد، حتی در زمان اعتراض یا نافرمانی، غالباً خود را در چارچوب نظام صفوی تعریف می‌کردند و در نهایت به مصالحه یا بازگشت به وفاداری تن می‌دادند. اما در قفقاز، شورش‌ها اغلب نه به عنوان نزاعی درون‌صفوی، بلکه به‌عنوان نوعی چالش وجودی علیه سلطه ایران تلقی می‌شدند و گاه با گرایش به سوی عثمانی یا روسیه همراه بودند (Babaie, ۲۰۰۴). این تفاوت نشان‌دهنده نقش تعیین‌کننده سیاست‌های نظامی و میزان انعطاف در نحوه اعمال اقتدار بر مشروعیت دولت در مناطق غیرمتمرکز است.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که موفقیت یا ناکامی نهادهای نظامی صفوی در مناطق مرزی تا حد زیادی به میزان شناخت دولت از ویژگی‌های محلی، نحوه تعامل با نخبگان بومی، و رویکرد نسبت به مشروعیت سیاسی وابسته بود. کردستان، نمونه‌ای از سیاست تعاملی و نیمه‌متمرکز بود که با تکیه بر پیوندهای محلی و بهره‌گیری از ساختارهای سنتی، اقتدار صفویان را با ثبات نسبی حفظ کرد. در مقابل، قفقاز نمایانگر الگوی نظامی‌محور و مرکزگرایی سخت بود که با وجود موفقیت‌های مقطعی، هرگز نتوانست یک انسجام پایدار اجتماعی-سیاسی ایجاد کند. این تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که برای فهم سیاست‌های مرزی صفویان،

باید همزمان به ابعاد نظامی، فرهنگی و مشروعیتی توجه کرد؛ ابعادی که درهم‌تنیدگی آن‌ها راز بقای دولت صفوی در یک محیط سیاسی به‌شدت متکثر و چالش‌برانگیز بود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Aubin, J. (1988). *Emirs et vizirs dans l'Iran safavide*. In *Studia Iranica*, 17(1), 89–120.
- Babayan, K. (2002). *Mystics, Monarchs, and Messiahs: Cultural Landscapes of Early Modern Iran*. Harvard University Press.
- Blake, S. P. (1999). *Half the World: The Social Architecture of Safavid Isfahan, 1590–1722*. Mazda Publishers.
- Floor, W. (2001). *Safavid Government Institutions*. Mazda Publishers.
- Lambton, A. K. S. (1953). *Landlord and Peasant in Persia: A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration*. Oxford University Press.
- Matthee, R. (2012). *Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan*. I.B. Tauris.
- Mitchell, C. (2003). *Legitimacy and the State in Twentieth-Century Iran: A Study in the Political Order*. Palgrave Macmillan.
- Roemer, H. R. (1986). *The Safavid Period*. In *The Cambridge History of Iran*, Vol. 6 (pp. 189–351). Cambridge University Press.
- Savory, R. M. (1980). *Iran under the Safavids*. Cambridge University Press.
- Weber, M. (1978). *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology* (G. Roth & C. Wittich, Eds.). University of California Press.